

ابلیس در شعر اقبال لاهوری



دکتر آنه ماری شیمیل

پارسی کرده محمدحسین ساکت

سخنرانی خانم دکتر آنه ماری شیمیل به مناسبت یکصدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری در دانشگاه پنجاب پاکستان که در سال ۱۳۵۷ ایراد شده و با این ویژگی‌ها به چاپ رسیده است:

Dr. Annemarie Schimmel, "Setan in Iqbal's Poetry", in Iqbal's Centenary Papers, (Lahore: Punjab University, 1979), vol. 2, PP. 1-4.

درباره نویسنده:

پرفسور آنه ماری شیمیل (Annemarie Schimmel) در ۷ آوریل ۱۹۲۲ میلادی / ۱۸ فروردین ۱۳۰۱ شمسی در شهر ارفورت (Erfurt) آلمان با سه جهان گذشت. در پانزده سالگی به آموختن زبان تازی پرداخت. پایان درس خواندنش در دبیرستان هم هنگام بود با آغار جنگ جهانی دوم. او برای گریز از خدمت دولتی، ناگزیر شد در رشته کلاسهای درس هنگام بود نام کند، ولی در همان هنگام در شیمی و فیزیک ثبت نام کرد. Ernest Kuhn) شرکت می‌جست. سرانجام، شیمیل با رها کردن دانشگاهی طبیعی به آموزش زبان تازی و اسلام‌شناسی رو آورد و با پیادگیری زبانهای فارسی و ترکی عثمانی برای نگارش پایان‌نامه دکتری آمادگی یافت.

شیمیل در ۱۹۴۱ پایان‌نامه دکتری خود را دربارهٔ مسلمانان مصر زیر عنوان خلیفه و قاضی در مصر در سالهای پایانی سده‌های میانه (Kulif und kadi im spaetmittelalterlichen Aegypten) نگاشت و در ۱۹ سالگی از دانشگاه برلین درجهٔ دکتر گرفت. در سال ۱۹۴۹ برای نخستین بار، از زادگاه خود بیرون آمد و به سوئد رفت. در ۱۹۵۱ در امتحان دورهٔ دکتری دومش در تاریخ ایران شرکت جست. در ۱۹۵۲ در ترکیه رفت و باز هم سال دیگر به آن کشور سفر کرد. آشنایی شیمیل با فرهنگ و مردم ترکیه و بویژه با اندیشه‌های مولانا جلال‌الدین مولوی او را به اسلام و زبانهای شرقی و فرهنگ و ادبیات کشورهای مسلمانان دلستد و پایسته ساخت. او از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۹ در دانشگاه آنکارا به تدریس در رشتهٔ تاریخ

ایران نشست و سپس، به زادگاه خویش - آلمان - بازگشت و در دانشگاه بن به تدریس پرداخت. شیمیل در سال ۱۹۶۷ به دانشگاه هاروارد آمریکا رفت و هم اکنون به سمت استادی آن دانشگاه در رشتهٔ فرهنگ هندو - مسلمان به نگاپوری علمی گسترده‌ای در زمینه فرهنگ و تمدن اسلام و ادبیات کشورهای اسلامی سرگرم است.

دلیستی فراوان دکتر شیمیل به اقبال او را به بررسی و پژوهش در زیباترین ادبیات ارمو و فرهنگ مردم پاکستان واداشت. این اسلام‌شناس کوشا در سال ۱۹۷۵ از دانشگاه فانداعظم اسلام‌آباد و در ۱۹۷۸ از دانشگاه پیشاور درجهٔ دکترای افتخاری گرفت. بالاترین نشان مردمی پاکستان، نشان «مخلال امتیاز» در ۱۹۸۲ به خانم شیمیل داده شد.

شیمیل با نگارش کتابها و کتابهای گوناگون و فراوان دربارهٔ ادبیات، فرهنگ، دین و زبان کشورهای مسلمان و دیدگاههای ژرف‌بای و نکته‌سنج خود از تمدن اسلامی جایگاه و پایگاه ویژه‌ای در میان شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان معاصر پیدا کرده است. شیمیل در اکتبر ۱۹۹۵ به دریافت جایزهٔ صلح کتاب فرانکفورت نایل آمد و در نهم نوامبر همان سال / ۱۹ آبان ۱۳۷۲ سخنرانی گیرا و آموزنده‌ای ایراد کرد. تاکنون از خانم دکتر شیمیل چهار کتاب به زبان پارسی ترجمه و نشر شده است:

۱. شکوه شمس، ترجمهٔ حسن لاهوتی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰).

۲. خوش‌نویسی و فرهنگ اسلامی، ترجمهٔ دکتر اسدالله آزاد، (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی)؛
۳. ابعاد عرفانی اسلام، ترجمهٔ دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲).

۴. تسنن آیات خداوند، ترجمهٔ دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶).

دربارهٔ اقبال لاهوری، دکتر شیمیل کتاب ارزشمندی به انگلیسی نگاشته است زیر عنوان «بجزایلی، مطالعه‌ای در اندیشه‌های دینی سید محمد اقبال، که با این ویژگی‌ها چاپ شده است:

Anasmarie Schimmel, Gabriel's wing. A Study in the Religious Ideas of Sir Muhammad Iqbal (London: E.J. Brill, 1963) [ترجم]

شهبان یکن از گبرترین سیمها در نگاشته‌های اقبال است؛ ابلیس در شعری مشهور از سوئدهٔ بال جبرائیل [به اردو] به خود می‌بالد که «خاری است در خیلین» به قلب خدا.
شهبان پیوسته درآیند و سنت‌اسلامی نقش برجسته بازی کرده است. به گواهی قرآن مجید^۱، او از سجدهٔ آدم سرپیچید و بدین گونه، به دست خداوند روانه شد. از سوی دیگر، اندیشه‌ها و بینش صوفیانه را می‌بینیم که شاید حلاج (م: ۳۰۹ هـ، ق: ۹۹۲ م) شالودهٔ آن در ریخته است.

برابر این پیش، ابلیس عاشق بزرگ خداوند می‌شود تا در عشق ازلی‌اش به پروردگار و تسلیم کشش به مشیت و اراده او با کس دیگری انباز گردد. پروا کهای این گرایش را می‌توان در سرودهای سنایی (م: ۵۲۵ هـ. ق. / ۱۱۲۱ م.) و سخنان احمد غزالی (م: ۵۲۰ هـ. ق. / ۱۱۲۶ م.) شنید که از این دو رهگذر به شبهه قافله هند و پاکستان رسیده است. در آن جا، شاعران سرود می‌مانند [کاشانی] (۱۵۵۸ هـ. ق. / ۱۶۶۱ م.) و حتی شاه عبداللطیف بیتابی (م: ۱۱۶۶ هـ. ق. / ۱۷۵۲ م.) [شاعر سندی] از عاشق عزرا زیل (= شیطان عاشق راستین است) سخن می‌گوید. بررسی همگانی این دگرگونی‌ها را هم اکنون یکی از دانشجویان دوره دکتری از من در دانشگاه هاروارد، برای روشن‌سازی زمینه شیطان‌شناسی اقبال، انجام داده است و در پایان نامه خویش به پژوهش نرفته است.^۱

در نگاهشعنا و سرودهای نویسدگان و شاعران، رشتنه‌های گوناگونی از گرایشهای مسیحی، و اسلامی دربارهٔ اهریمن در یافتنی بسیار دلکش و فریبا به هم تافته است. الکساندر بوزانی (A. Bouzani)، که مقالهٔ نیکویی به ایتالایی در این موضوع پرداخته است،^۲ پنج سیماي رنگارنگ از شیطان اقبال را چنین ترسیم می‌کند: جسمینهٔ آفرینندگی و نوآوری که شاید اقبال آن را از جان میتون انگلیسی برگرفته است؛^۳ نماد بودی - اسلامی که برابر آن، شیطان یک آفریده و ایزد خداوند است و چنین می‌ماند نظریه‌های معرفی (گنوستی) - مسیحی که در ایران پایه‌گذاری شده است و برابر آن، شیطان نیرویی است مستقل در این جهان؛ نظریه‌ای که با برخی از گرایشهای صوفیانه در شرق و غرب مشترک است و بر پایهٔ این پیش، شیطان جلوه و ظهور چهار جلالا خداوند است؛ و سرانجام، تجسم شیطان به عنوان یک سیاسی باز و آشکار عملی.

دلیلی که من به شیطان در پایان‌نامهٔ (دکتری) او [سیر فلسفه در ایران] نیز به چشم می‌خورده ولی مهمترین سرچشمه سرودهٔ جاویدنامه است. اقبال در جاویدنامه، ابلیس را به عنوان یکشایدست ناب نشان می‌دهد که از "تویی" خود به یگانگی و یکتایی خداوند در پوشش یک "نه" سخن گفت. این اندیشه‌ها به روشی به حال^۴ و گزارشگر ایرانی اوروزبهان یقینی (شیرازی) (م: ۲۰۰۶ هـ. ق. / ۱۲۰۹ م.) باز می‌گردد که کتابش در شبهه قافله هند و پاکستان شناخته شده است. در این جا، ابلیس بیان عاشقی آشکار می‌شود که یکتایی او نمی‌خواهد، بلکه سرورش فراق و جدایی را برتری می‌دهد، زیرا تنها با ماندن و پاییدن است که آفریدگار بویا و کارا می‌ماند. ابلیس آفریدهٔ سر و نوا نهادیست است که میانهٔ فرمان و غذا و اراده و مشیت "گو" فراداست آمده است. او چگونه می‌بایست بداند که خدا به چیزی می‌تواند فرمان دهد که از بنیاد "گو" نمی‌خواهد یا برعکس؟ ولی، در چنین برداشتی یک خطر از این پایگاه شیطانی نیز روشن تر می‌شود: ابلیس کوتاه‌بین است و شورخنی خویش را به کارکرد سرورست - تقدیر - پیوند می‌دهد. بدین‌سان، او می‌تواند پیشانگی کسان به شمار آید که کردار زشت خود را به سرورست از پیش نوشته و ازلی‌شان گمراه می‌زند و می‌کوشد تا از شی مستویب اصلاحی خود رهایی یابد.

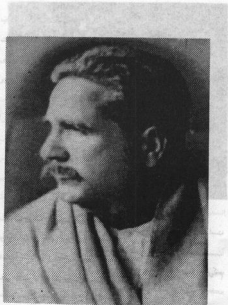
در همان بیت، ابلیس می‌تواند به عنوان نمونه و الگوی حسد و رشک نمودار شود - او پس از هزاران سال خدمت به پروردگار به عنوان کاملترین پارسا و چه بسا آفرودگار فرشتگان، به آدم که به سائیس (میلند) رسد برگزیده شده بود و به ردهٔ والا تر راه یافته بود

رشک می‌برد^۱ چرا؟ چون خود را بهتر از آدم می‌درد و بر آن بود که عنصر آتش او برتر از عنصر آدم - خاک - است. ابلیس نمایندهٔ "قیاس" چشمی است که نمی‌تواند اشگر آنرا در قالب کلی و آب بیند.^۲ ابلیس اقبال هنگامی اندوهگین می‌نماید که از ابرهای تیره و تار خود بیرون می‌آید (جاویدنامه، فلک مشغولی). این نیز در سبب تصوف اسلامی گرایش بسیار شناخته شده‌ای است. نیچه، آلدش‌گر آلمانی هم در شیطان روح او را که هر چیزی از وی آمادهٔ سقوط است می‌بیند. شعر اقبال یادآور اندیشهٔ نیچه است.

در جاویدنامه، ابلیس آقا می‌کند که انسان با شور و شینگی به فرمانهای او گوش می‌دهد. با این همه، این وظیفهٔ انسان است تا بر ضد او به یکبار برخیزد و بکوشد که بر او پیروز آید.^۳ بدین‌سان، شیطان نیروی سرور، برکنار و یکپارچه و برای گسترش این جهان، به گونه‌ای همگانی، و برای انسان، پیروز، مورد نیاز است. این شیطان است که آدم را از باغهای شیرین و از بهشت بسیار کهن به این زندگی [خاک] و رهنمون می‌شود. این نکته آشکارا در شعر بزرگ "مسیر فقرت" و در پیام مشرق اقبال بیان شده است. دربارهٔ این تصویر شیطان، یک فرد می‌تواند به خوبی بگوید که در این جا، او یک و گناهکار است - همان‌گونه که دربارهٔ لوسیفیر (Lucifer) میتون (Mihon) گفته‌اند که یک "متجاوز" است. با این همه، نمایانگر آرزوها و آرزوهای ما در برابر رده‌های بالاتر "وجود" است.

همان‌گونه که گوته (Goethe)، شاعر آلمانی، تعبیر کرده است: شیطان تجلی لغزش و تسلط است، ولی تجلی عطایی که برای کمال معنوی انسان ضروری است. از این دیدگاه، تعجب شیطان می‌تواند در دو راه گوناگون گسترش یابد: یا از نیروی بدی و پلیدی و زشتی گرفت و از طریق من‌گردد و یا نمایندهٔ آن هوش و نیروی خیر که انسان را برای چیرگی بر نیروهای آشوبگر بازی می‌رساند و بدین‌گونه، انسان را در برترین هدفش - هدف و آرمان سازندگی فردی - یاری‌گر است. دربارهٔ نقش ابلیس به عنوان نمایندهٔ هوش و نیروی خیر دو برابر است: مسکن است قدرش باشد که گام به گام آشوب را از غریزه‌های پست بشر بزداید و بستود، پس، او را به والا و پیشرفت رهنمون است، با نیروی خیر و خشک و نه از عشق که با سرش از خود دفاع می‌کند و ستارمین، به وسیلهٔ مار بزرگ گرچه شده است.

با این همه، اگر شیطان از یک سو، خطرناک است ولی از دیگر سو، هوش و نیروی دارد و همچنین نمایندهٔ آشوب و نیز نمایندهٔ غریزه‌های رام نشدنی، که بر انسان چیزی آید، نام دارد این سیماي ابلیس، برای صوفیان مسلمان که بر این سخن پیامبر [ص] تکیه دارد که: "اخرمین من فرامی‌برد از من شد" یا "یک مسلمان شده است" (عاشق شیطانی). آشتیانی چپه است. مفهوم این گفته این است که او چنان غریزه‌های پست خود را رام کرده است که آن خواهش‌ها و هوس‌ها ابزار سودمندی شدند در یکبار زندگی. شیطان به وسیلهٔ انسان کامل با چه بسا بیشتر به وسیلهٔ نیروی عشق، که در "سوزن شامل" آشکار شده است، می‌تواند یاری‌گر انسان شود (همان‌گونه که مولری در مستوی سروده است). برای همین است که ابلیس در جاویدنامه و تسخیر حضرت ابراهیمی می‌خواهد تا از او چیزی آید همان‌گونه که ابلیس در نگاهشعنا نیچه و والری (Valery) می‌خواهد که یک قربانی انسان کامل شود تا در عمل آزاد و آگاهانه، با که در برابر آدم سربا شامل از انجامش سرپیچید بجا آورد.



گونه‌گون ابزارها و نبردها و ترفندها بفرید تا آن سیاستمداران اروپایی به‌بای حکومت خداوندیکتا حکومت‌های خویش را برها و استوار سازند. کسی نمی‌تواند در شمر اقبال ابلیس را به عنوان خردمند، ماده‌گرا جبری یا مخالف آدم ببیند. چهره اهریمن از تار و پودهای بسیار تنیده شده است. این تار و پودها از کتابهای صوفیان مسلمان، اندیشه‌مندان و شاعران اروپایی (یعلوب یونهمه Jacob Boehme) یافته شده است و سرانجام، شیطان نمونه و الگوی شایسته و درخوری است برای خردگیری اقبال از زنان نه از عشق غریب. با همه اینها، باید به یاد سپرد که اقبال به اسلامی و یهودی - مسیحی پایبند است و هیچ‌گاه ابلیس را بد مطلق یا دشمن خدا نمی‌بیند؛ بلکه او دشمن بشر است؛ نیروی که انسان باید با او بیکار کند و شکوفايي و بالندگی باید در این جا، هیچ فرقی نمی‌کند که آیا این نیرو را به عنوان عامل ماده‌ای ناریک آشوبگری درایم که برای خدمت به بشر رام گردد، تا به عنوان انگیزه تریزه آشکار عقلی شب افروز که برای سازندگی فردی انسان ضروری است. هر چند می‌تواند به رشدی بیش از حد لزوم عقل برسد که سراسر از عشق جداست و نیرویی مستقل گردد. همچنین، می‌توانیم از ابلیس چنین برداشت کنیم که او می‌تواند ما را به سوی رؤیاهای بهبوده تفسیر سرفرازه [منفی]، گرایش غیر اجتماعی، هزلن شود، یا به عنوان پشتیبان تمدنی که از عشق خدایی دور و برکنار است. در هر کدام از این سنجها، باستی یک همراه و دوست فراموشده شود تا بر ابلیس چیره آید و بدین‌گونه، به انسان کامل دگرگونی باید که نمونه آن پیامبر اسلام [ص] است. ۱۶

مشهد، اردیبهشت ۱۳۷۷

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- وازر شیطان ۶۹ و وازر ابلیس باره بار در قرآن مجید آمده است. بنگرید به محمد فواد عبداللہ، المعجم المفهرس، ملاحظه القرآن الکریم، (تأخره مطبوعه دارالکتب المصریة، ۱۳۶۶ هـ ق، صص ۳۸۲، ۳۸۳، ۱۳۲ [مترجم].
- ۲- پیتر جی. اوان (Peter J. Awn) پایان نامه دکتری خود را که در سال ۱۹۷۸ برای دانشگاه هاروارد نگاشته است زیر عنوان غمناخه و رسمکاری شیطان: ابلیس در روانشناسی صوفی، با این درگیری‌ها نشر داده است: *Peter J. Awn, Satan's Tragedy and Redemption: Iblis in Sufi Psychology*, Leiden: E.J. Brill, 1983. علم دکتر شهبول پیشکشی بر آن نوشته است. نویسنده از راهنمایی و پاری‌های استادش، دکتر شهبول سبک‌گزارش کرده است [مترجم].

۳- دکتر فیصل در پیشکشی خود بر پایان نامه پی‌سی. اوان (P. IX) می‌نویسد: "پیشتر سال پیش مناجح لید (W.A. Riefel) در نقدی بر کتاب پال جبرائیل من نگاشت که روش تفسیر سببهای هم‌انگیز شیطان به دست اقبال او را خیلی بیش از پایگاه مسیحی عادل نسبت به شیطان متأخر ساخت [مترجم]."

۴- گفتار الکساندر بوزان زیر عنوان "شیطان در اثر فلسفی - شعری محمد اقبال" با این درگیری‌ها چاپ شده است: *Alexander Bousant, "Satanell'epopeadifficile - poética di Muhammad [Iqbal], Rivista degli studi orientali 30 (1955), pp. 485-502.*

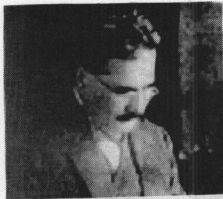
۵- برای آگاهی از بازتاب اندیشه و شعر جان میلتون انگلیسی در مجله مطالعات شرقی در سرودهای اقبال بنگرید به سید عبدالقاسم، اقبال و میلتون: دگرگونی مستحیی به سقوط و شخصیت شیطان در بهشت گمشده میلتون و شعرهای اقبال، ترجمه سید حسین سائک، در یادنامه استادان اسلام محققان شرقی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد، سال بیستم، شماره اول، دوم (بهار و تابستان ۱۳۶۶)، صفح ۲۲۷ - ۲۶۲.

از دید اقبال، شیطان، به عنوان نیرویی که می‌کوشد انسان را گمراه کند، مداخله رؤیاهای عاشقانه صوفیانه و شعر انسون‌وار می‌شود. آن صحنه جاوید نامه که می‌کوشد تا زودست را از بیرون رفتن باز دارد و پند و اندرز دادن نشانگر این مرحله از نقش اوست. ۱۳ صوفی پشتیبان "جهان‌گریزی" (Weltflucht) و "گوشه‌نشینی" است. از این رو، لایه تیز انتظارها و خردده‌گیرهای اقبال متوجه تصوف رومی گسیختگی و ادبیات منحن صوفی است.

دوایاره اهریمن در فلک زهره به نام رهبر شادمان و سرمست خدایان کهن، که از درون گورهای خود به دست باستان‌شناسان اروپایی بیرون آمده‌اند، هویدا می‌شود و پریش "نخل" را در همگی چهره‌هایش پیشنهاد می‌کند و بدین‌سان، مسلمانان را در باورشان به خدای یکتا تهدید می‌کند.

این حقیقت که اقبال باستان‌شناسان اروپایی را مسئول استواری نیروهای اهریمنی در خاورمیانه می‌بیند ما را به واپسین سیمای شیطان‌شناسی راه می‌نماید: شیطان‌شناسی سیاسی. اهریمن خود را در گونه‌گون چهره‌های اروپایی - مردان یا زنان - نشان می‌دهد و شاید به بهترین حالت در سیمای پیامبر زیند به فلک مریخ در جاوید نامه، که تجسم‌گر حزن بی‌عشق زان اروپایی است ۱۴ و در دوشیزه فرنگی یا "یهودیان استخریوطی" ۱۵ سخن می‌گوید و به وسیله او برای فروختن روح مسیح در هر لحظه سرزنش شده است.

اقبال، سیاستمداران روزگار ما را پیامبران شیطان نامیده بود. هنگامی که او هنوز در کالج درس می‌خواند، پیش از یک بار در واپسین سرودهای خویش این تعبیر را به کار گرفت. آن جا که نسبت اهریمنان و دیگر شعرهای فراوانی را می‌بینیم که بر ضد آن نیروهای شیطانی است و ابلیس در آن‌جا می‌کوشد تا سرمدان مسلمانان را به



۶- پایاننامه دکتری اقبال در رشته فلسفه که بنام دانشگاه لودویگ ماکس می‌راند (Ludwing Maximilian) آلمان ارائه شد. مدت آن ۱۹۰۸ به نام *The Development of Metaphysics in persia* در لندن به چاپ رسیده است و تیر عنوان سیر فلسفه در اسلام به دست دکتر امیرحسین آریابوری به پاریس فرستاده است و با این ویژگی‌ها نشر یافته است. محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران ترجمه آح آریابوری، (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، نشر چهارم ۱۳۵۷).

۷- کیش ما را این چنین تأسیس نیست
فرفره اندر من‌دب ایلمن نیست
در گشتیم از مسجد ای بی عیب
ساز کردم لرغون عیب و شر
از وجود خلق سرا شکر مگیر
دیده بر باطل کلاه طاهر مگیر!
گور بگویم نیست، این از ابله است
زان که بعد از دیده نتوان گفت: نیست
من "سلی" در پرده "لا کفایم"
نسا نسبتب از درد آدم داشتیم
شعله‌ها از کشتار من دیدم
کسب بر بار از بهی او نگذاشتم
زشتی خود را نمود آشکار
نسا تو دادم ذوق شرک و اختیار
نسا لجان ده سرا از نسا من
ای که اندر بند من افتاده‌ای
رضعت عصبان به شیطان داده‌ای
در جهان با همت مردانه زبانی
شمگام سرا از من بیگانه زبانی
بسی تار از پیش و سوزن من گذر
نسا نگردد ناله‌ام تاریکتر
در جهان، سجاد با تخیر هاست
تا تو نجری، به کیش لبر هاست
صاحب پرورد را فلسف نیست
صید اگر زیرک شود صناد نیست
کلمات، فارسی، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۰، صص ۶۷-۶۸، ۶۸ (مترجم).

۸- حسین، منصور الملاج، کتاب الطوائف، در باب اویس مابینون، (پاریس) ص ۲۱ [مترجم].

۹- شیخ رزق‌زهی‌نقانی شیرازی شرحی بر شرحیان، به تصحیح و مقدمه فرانسوی از هنری کریه، (تهران: کتابخانه مطبوعی، چاپ دوم ۱۳۶۰، ش/ ۶۹۱، م) ۵۰۹-۵۱۵ [مترجم].

۱۰- مولانا جلال الدین، فرزانة بلخ، داستان "مباریه و ابلیس" (متنوی دفتر دوم) گفتگوی رمزی شیطان را این گونه هنر مندانه ترجمه می‌کند:
"گفت: من اول فرشته بودم، پس
راه طاعت از سبحان سپیدم، پس
پسینه اول کسجا از دل رود؟
بهر اول کسی از دل بیرون شود؟
در سفر گم زدم سبب با شین
ما هم از سندان اسیر سرده‌ایم
نقاب ما بر صبر او سر برده‌اند
گسر عثمانی کرده درینای گسرم
اصل تقدش، دلو و لطف و بخشش است
مهر سوری چون نیازی از عش است
از سبزی لطف عالم را با عیاش
زده‌ها را آفتاب از سواعش
گرفت از فخرش اگر آیین است
بهر قدر وصل او دانستن است
تا دهد جان را فرازش گزشتال
چنان ساندند فسر ایام وصال-
گفت پیغمبر که حق فرموده است:
فصل من از خلق، احسان بوده است
آفریدم تا ز من سودی کنند
نسا ز شهلم دست آفری کنند
نسی سبزی آنک تا سودی کنم
در سحره من سبایی بر گنم

چند روزی که و پیشم رانده است
کز چنان روی چنین فخر ای عجب
لطیف سانی را نظاره می‌کنم
هر چه آن حادث دویار می‌کنم
که شود با دوست غیری همنشین
همچو شرط عطف همی، دویاری
گفت یاری کن چه دلم در فرود
خسوشن را در سلا استقامت
سایب لوسم، سایب ایلم، سایب او-
دستایب حفرشت و آن او-
نسا سلال از گشت آن نفس لیم
چون نیتن از خود آن تدلیس را
که چو رویه سوی دلم می‌روی
من لید بیوزم و از حوص و کین
استظلم تا شدم آبد بسوز
مهم گشتم میان خلق من
(مشوئی و درایت تکلیف، دفتر دوم، صص ۳۹۱-۳۹۶، [مترجم].)

۱۱- "نوری نادان نیم سده بر آدم برم
از به نهاد است: خاک من به نواذ آدم
صبره از صبر من خون رگ کاشف
من به دن صرصر من به غی نندوم
رابطه سالیانه، ضابطه اشکات
سوزم و ساری دهم، آتیش سنا گویم
ساعت عویش را در گنم ریوز
بیکر انجم ز تو، گردش انجم ز من
تو به بدن جان دهم، شور به جان من دهم
تو به سکون ره زنی، من به تیش رهبر
من زنگک مایگان گریه نکردم سجود
فهر بی دوز خصم، داور بی مستحرم
آدم خاکی نهاد، دون نظر و کم سواد
زاد در آفرین تو، پسر شود در سرم"
(کلیات اقبال، پیام مشرق، صص ۲۲۱-۲۲۵) [مترجم].

من شدم از صحبت آدم عسری
 هیچک از شکم من سر بر نداشت
 چشم از عود بت و خود را درینافت
 عساکش از ذوق ایسا بیگانهای
 از شرار کسریا بیگانهای
 صید عود صیاد را گوید بگری
 الامسان از بسندۀ فرمان پندیر
 از چنین صیدی سرا آزاد کن
 طاعت دیرورده من بید کن
 بت را و آن هکت والای من
 وای من، ای وای من، ای وای من!
 نظرت او حرام و عزم او ضعیف
 ناپ یک عزم نلایه این حریف
 بسندۀ صاحب نظر نباید سرا
 یک حریف پختهتر نباید سرا
 لمبیت آب و گیل از من بازگیر
 مسی باید کسودگی از سرود سپر
 این آدم چیست؟ یک منق عس است
 من عس را یک شرار از من بی است
 این مقام اگر جز عس نبود
 این قدر اثنی سرا دادن چه ضروره
 شسته را بگذاشتن عاری نبود
 یک را بگذاشتن کاری نبود
 آن چنان تنگ از فوجات آدم
 پیشی تو بسهر مکافات آدم
 مگر عود را تو می خواهی بده
 موی آن سرود خدا را هم بده
 بسندهای نباید که بچه گردند
 لوز، السفازد نگاهش در نسیم
 آن که گوید: از حضور من بیرون
 آن که پیش او تیریزم تا دو جو
 ای خدا! یک زلفه سرود حیوانیست
 لذتی شاید که بامم در شکست
 (کلیات اقبال، صص ۶۹ - ۶۱۰، [مترجم].)

از نکلسم کسبیا کنن خاک را
 در گهستان چون کایم آواره شوا
 لیکس از پیغمبری نباید گذشت
 کس میان ناکسان، ناکس شود
 تا نسوت از ولایت کسفر است
 عسیر و در کائنات و جدت نشین

از مستجابانی بسوز اصلاح را
 نسیم مسوز آتش سفاک شوا
 از چنین ضلالتگری نباید گذشت
 طهارت گر شعله باشد عس شود
 عشق را پیغمبری درو سر است
 ترک جلاوت گوی و در علوت نشین

۱۹- احوال دوشیزه مرغ که دعوی رسالت کرده
 "مرکز شوم از هزاران گوی و کناخ

اندر آن میدان هجوم سرود و زن
 چهرواش روشن، دای بی نور جان
 حرف او بی سوز و چشمش بی ماس
 فارغ لا حاد، جوانی سینه اش
 بی خبر از عشق و از آیین عشق
 گفت با ما آن حکیم نکته دان
 ساده و آرزو، و بی زبوا و رنگ
 پسخه در کسار نسوت ساعش
 گفت: نازل گشمام از آسمان
 از مقام سرود و زن ماره سخن
 سرود این آخر زمان تقدیر زینت

بسر کسار شهرا میدان فریاح
 در میان یک زن فکش چون نارون
 مسعی او بسر بیان او گسران
 از سرور آرزو کسار می
 کسور و صورت پندیر آب
 مسعوده رد کسورده شاهین عشق
 "بیت این دوشیزه از سز پیمان
 لوز ز سوز او را بفرزید از فرنگ
 اسدین مقام سرود انداختن
 دعوت من، دعوت آخر زمان
 فشانش می گوید اسرار بدن
 در زمان از بیان گویم که چیست

تذکیر بیه مرخ

ای زبانه ای ماداران ای خواران
 دلبری اتلو چندان مطلوبی است
 درد و گسوا شاه کبودایم ما
 سرود صنادی به نخجیری کند
 کند کسودهای او مگر و قویب
 گر چنه آن کسار حرم سیزده ترا
 همسر او بسودن آرز حسیفت
 مبار پیمان از عس در پیش گزرا
 عسیر و تا قسوت بیا قدر مستیر
 زینت از ریض و تن شویید زن
 (کلیات اقبال، جلد دوم، صص ۵۸۷-۵۸۵، [مترجم].)

زیستن ناکس مثل دلبران ؟
 دلبری منگومی و محرومی است
 سرود را نخجیر شود ما
 گیرد دو گوید که زنجیری کند
 بوه و مان آرزو
 میباید مرد و قسم سسکده ترا
 وصل آن زهر و فریاح از نیت
 زهرهای را به خون خود میرزا
 تا از پیکار تو خنر گوید کسیر
 حافظ خود باش و بر مردان شتر
 (کلیات اقبال، جلد دوم، صص ۵۸۷-۵۸۵، [مترجم].)



از تو مفلو تا بت من نالان چونی
 در جهان عسوار و زیوم کرده ای
 زنده حق از جلوه سببای گشت
 دیکه بر میاق بزبان ابهامی است
 جز دهها نوح تدبیری نداشت
 شهر را بگشاد و بر شایب این
«اخرین»
 از تو ما را سوز و دین مانند دی
 نقش عود رنگین ز خون کرده ای
 سرگی من اندر بد بهیاض گشت
 بر مورش راه رفتن گرهی است
 حرف آن بنیچاره تأبیری نداشت
 هم زینتی شوربان صحبت کزین

۱۵- بودای خدیجه با بودای اسیریوطی (تلمیح کننده مسیح لقب او مرگه) که دو
 لفظ عربی یعنی ایمن فریوت یا "حیرت" (مرد فریوت) است که یکی از شهرهای
 بودا است. **پودا** از **پودا** بوده است. نگریه به هاکس، قاموس کتاب مقدس، بیروت، مطبعه
 لریکای، ۱۹۲۸ - صص ۹۷۸ [مترجم].

۱۶- برای آگاهی بیشتر از دیدگاه اقبال نگریه به نگاههای زیر:
 1. A. Schimmel, "The Qasbi Sema in Muhammad Iqbal's Work," *Kino* (1963), pp. 124 - 137.
 2. Tai Muhammad Khalil, "Iqbal's Conception of Sema and His Place in Ideal Society," in
 Iqbal: The Poet of Tomorrow, ed. Khawaja Abdul Rahim (Lahore: The Central Iqbal
 Committee, 1968), pp. 221 - 239.
 3. Muhammad Akbar, *The Conferred Sema* (Lahore: The Book House, n.d.) [مترجم].